

حماسه آفرینی های سنگسازان بی سنگر در عملیات پیروز کربلای (۵)، فصل های کتابی تحت عنوان «شبهای قدر عملیات کربلای ۵» می باشد که توسط برادر محمودزاده به تصویر کشیده شده است. یک فصل از این کتاب که در ذیل آنرا مطالعه می کنید، اختصاص به قسمتی از فعالیت گردان انصار (امام رضا) از جهادگران و سنگسازان بی سنگر جهاد

سازندگی استان خراسان در سومین روز عملیات در اطراف پاسگاه شلمچه دارد. و همین جا مناسب است که از تمامی شهدای گرانقدر جهاد استان خراسان و بخصوص شهیدان شمس آبادی، رمضان زاده، انوری، جهان بین و... یاد شود که خونشان تداوم بخش انقلاب اسلامی در تمامی صحنه ها و میادین خواهد بود.

● بچه ها قصد داشتند تا ابتدای نخلستانها پیش رفته و از آنجا پاکسازی را شروع کنند؛ ولی فاصله خاکریزهای هلالی که پشتشان مستقر بودند تا ابتدای نخلستانها در دید مستقیم عراقیها قرار داشت و قادر به عملیات نبودند.

## فتح خاکریزهای هلالی

نصرت الله محمودزاده حماسه نگار جبهه ها

### مقدمه:

همزمان با احداث جاده در امتداد میدان امام رضا، بچه های سپاه سه خاکریز هلالی را کاملاً پاکسازی نموده، خودشان را از سمت چپ تا جاده اسفالتی شلمچه - بصره رسانند و بدین ترتیب دو محور عملیاتی را فعال نموده و تسلط آنها بر عراق از این دو محور بیشتر گردید؛ یکی از طرف بالای کانال ده پل و دیگری از طرف پاسگاه شلمچه و سمت راست جاده شلمچه - بصره.

عراق بیشترین توان خود را در نوک کانال ماهی بکار گرفته و چند تیپ زرهی از نیروهای خود را در حوالی جزیره بوارین مستقر نموده بود، تا مانع نفوذ نیروهای اسلام به داخل نخلستان و دستیابی آنها به آبهای اروند شود؛ زیرا در اینصورت یک جبهه وسیعی به طرف شرق بصره باز می شد. آتش شدید دشمن از طرف نوک کانال ماهی بیانگر این نکته بود که

عراق حساسترین نقطه عملیات را در همان محور می دانست و به هیچ وجه حاضر به عقب نشینی از آن محور نبود. این امر به رزمندگان کمک می کرد که حرکتشان را به سوی بوارین سرعت بیشتری ببخشند، هر چند این احتمال را می دادند که ممکن است عراق از طرف نوک کانال ماهی در امتداد کانال ده پل تمام منطقه را دور زده و آنها را در محاصره قرار دهد. ولی رزمندگان اسلام با اعزام چند لشکر و وارد عمل شدن آنها از چند محور، این خطر را کمتر نموده و با قاطعیت به طرف بوارین حرکت کردند. یکی از موانع عراق در این فاصله خاکریزهای هلالی و سپس دژ مستحکمی بود که پشت پاسگاه شلمچه قرار داشت و عراق از ادوات زرهی زیادی در آن محور برخوردار بود. بیشترین فشار عراق بر میدان امام رضا و جاده احداثی از همان محور

بود و در دوسه روز اول عملیات تمام منطقه را زیر شدیدترین آتش قرار داده بود. آن شب لشکر امام رضا در کنار جاده شلمچه - بصره مستقر شده و خود را مهیای عملیاتی که منجر به فتح خاکریزهای هلالی شد، کرده بود. اهمیت آن خاکریز بدان خاطر زیاد بود که رزمندگان اسلام با استقرار در پشت آن، می توانستند تا ابتدای نخلستانهای بوارین را از آن محور زیر نظر گرفته و یک گام به بوارین نزدیکتر شوند. از طرفی با توجه به استعداد دشمن در آن محور آنها احتیاج به خط پدافندی مستحکمی داشتند که بتوانند تا مرحله بعدی عملیات مقاومت نمایند. بچه های جهاد خراسان خود را برای احداث خاکریزی که در این محور مورد استفاده قرار گیرد آماده کرده و در کنار خط شکنان منتظر آغاز عملیات نشسته بودند.

روبروی جاده آسفاته شلمجه- بصره تعدادی خاکریز هلالی وجود داشت که عراقی ها در آن مستقر بودند جلوی خاکریزهای هلالی دژ مسعحکمی قرار گرفته بود که مجموعاً یکی دیگر از استحکامات دشمن در شرق بصره را تشکیل میداد.

عراق با احداث کانال در ۴۰ متری آن دژ عبور بچه ها را مشکل کرده بود و آنها نمیتوانستند به راحتی از آن عبور کنند. آنروز صبح گردانی از لشکر امام رضا آماده حمله شده و قصد داشتند در امتداد جاده آسفاته اولین خاکریز را تصرف کنند تا از آن طریق به دیگر هلالی ها نفوذ کرده و راه را برای وارد شدن به داخل نخلستانهای اطراف بوارین باز کنند.

خط شکنان شب گذشته به همراه چند تخریب چی از میان سیم های خاردار و میادین مین چند معبر باز کرده و محور را آماده عملیات کرده بودند.

حمله بچه های سپاه خراسان به خاکریز هلالی چنان غافلگیرانه بود که پس از نیم ساعت روی اولین هلالی مستقر شده و بلافاصله به سمت هلالی دوم هجوم بردند.

یک تیم مهندسی جهاد خراسان که اکبری سرپرستی آنها به عهده داشت پس از تصرف اولین هلالی دستگاههایشان را بان سمت حرکت دادند.

آنروز قرار بود همزمان با پیش روی بچه های سپاه عملیات مهندسی شروع شود؛ زیرا بین هلالی ها

خاکریزی وجود نداشت و بچه های سپاهی برای پیش روی احتیاج به جان پناه داشتند.

خط شکنان از پشت هر هلالی که مناسبترین محل نفوذ به داخلشان بود حمله را شروع میکردند و پس از مدتی در آن مستقر میشدند. در مسیر دژ کانالی وجود داشت که محل عبور و مرور عراقی ها بود و از آن جا مقاومت میکردند. به همین دلیل بیشترین اجساد عراقیها در داخل همان کانالها میخورد. با استقرار بسیجیان در هلالی سوم کار تیم مهندسی جهاد خراسان شروع شد و خیلی سریع دو هلالی اول را بهم وصل و راه را برای گردانهای بعدی باز نمودند. نظری با بلدوزرش جلوتر از همه قرار داشت و با سرعت پیش میرفت. چند گلوله تانک در اطراف دستگاهش منفجر و او را تهدید میکرد. تانکهای به جای مانده عراقیها در دل هلالی ها اکثراً سالم و بچه های زرهی سپاه مشغول راه اندازی آنها بودند.

اجساد عراقی ها در کنار خاکریز مانع کارشان بود؛ بدین خاطر همه را در گوشه ای جمع کردند. مقاومت عراقیها از داخل هلالی هایی که هنوز سقوط نکرده بود همچنان ادامه داشت. رخنه نیروها بداخل دومین دژ عراق، بعضی ها را به تحرک بیشتری واداشته بود و عراق آتش توپخانه را بیشتر نمود. ولی چون می دانست خاکریزی که از دست می دهد باز پس گیری آن از دست نیروهای اسلام خیلی مشکل است، سعی داشت

از سقوط بقیه خاکریزهای هلالی جلوگیری کند. اکبری که مسئول محور تیم جهاد بود خودش را به نظری رساند و گفت:

— مواظب هلالی پنجم باش چون سقوط نکرده  
— تانکشان را می بینم که بطرفم شلیک می کنند  
ارتفاع هلالی پنجم از دیگر خاکریزها بلندتر بود و عراقی ها از آنجا به بچه ها تسلط داشتند. آنها بیشترین توجیهشان به بلدوزرهای جهاد بود و سعی داشتند مانع وصل هلالی ها شوند، چون در آن صورت برای همیشه آن خاکریزها تثبیت و راه خوبی برای ادامه عملیات محسوب میشد.

رابط سپاه و جهاد پسر جوانی بود به نام سکاکی که مدام به کارهای مهندسی جهاد سرکشی میکرد و به اعتبار پیشرفت کار برای ادامه عملیات تصمیم میگرفت. وقتی چشمش به اکبری افتاد دستش را گرفت و گفت:

— بچه ها هلالی سوم را هم گرفتند. شما می توانید این خاکریز را به آن وصل کنید.

— ولی روی آن هلالی آتش زیادی است و نمی شود کار کرد.

— بهر صورت ما بدون خاکریز نمیتوانیم ادامه بدهیم.

همینطور که با هم صحبت می کردند، صدای انفجاری آنها را متوجه بلدوزر نظری کرد و اکبری



بطرفش دوید. گلوله تانکی که از هلالی پنجم اورا هدف گرفته بود به رادیاتور بلدوزر خورد و از کار افتاد. نظری که سالم مانده بود از پشت دستگاه باین برید و بطرف اکبری رفت و گفت:

— یک تانکشان از سنگر بیرون آمد و بطرفم شلیک کرد.

هنوز حرفش تمام نشده بود که صدای انفجار دیگر بگوشانش خورد و متوجه دستگاه شدند. تانک عراقی بلدوزر را که در تیررسش قرار داشت زیر آتش گرفت و منهدم نمود. محمّد بلدوزر را جایگزین دستگاه نظری کرد و خاکریز را به هلالی سوم نزدیک نمود. همینطور که کار میکردند در یک لحظه یکی از انبار مهمات عراقی ها در داخل کانال آتش گرفت و انفجار پشت سرهم مهمات شروع شد. گلوله ها و موشکها متفجر شده و به اطراف پخش میشد کسی جرأت جلو رفتن نداشت. مقدار مهمات بقدری زیاد بود که بچه ها مجبور شدند تا هلالی اول عقب نشینی کنند. اکبری متوجه سکاکی که به عقب میرفت شد و خودش را به اورساند و گفت:

— جی شده چرا دارید عقب نشینی میکنید.

— مگر انبار مهمات را نمی بین. بهتر است تا چند ساعت در هلالی اول مستقر شویم. اکبری که تا آن موقع متوجه دست تیر خورده اش نشده بود، نگاهی به دست خون آلودش انداخت و گفت:

— کجا اینطور شدی؟

— سر هلالی چهارم. میتوانید کارها را با برادر یزدی هماهنگ کنید. سکاکی محل اصابت تیر را با دست دیگرش گرفت و حرکت کرد. اکبری خودش را به محمّد رساند و گفت:

— خیلی زود دستگاهها را عقب بکشید که الآن گیر عراقی ها می افتیم.

— بگذار این خاکریز را تمام کنیم.

— فایده ای ندارد تمام این خاکریزها بدست عراقی ها می افتد، مگر اینکه دوباره حمله کنیم. محمّد از حرفهای سرد در نیاورده بود و دستگاه را بطرف هلالی اول هدایت کرد. هنوز چندمتری نرفته بود که تیر به پایش اصابت کرده و خون از آن جاری شد. محمّد با همان وضع بلدوزر را تا هلالی اول رساند و سپس به اورزانش منتقل شد. آرتوز دستگاههای مهندسی جهاد پایای خط شکنان پیش روی و هر وقت لازم میدیدند عقب نشینی میکردند. رها کردن دو خاکریز برای عراقیها باور کردنی نبود و فکرمی کردند حیلای درکار باشد. اگر بچه ها در آن خاکریز می ماندند انفجار انبار مهمات گردانشان را متلاشی میکرد. انفجار گلوله های انبار مهمات همچنان ادامه داشت و منطقه را به میدان آتش بازی تبدیل کرده بود.

اکبری نگران حمید و عباسی شد و دنبالشان رفت. آنها هنوز از هلالی سوم دور نشده بودند. کم کم همه بسیجیان عقب کشیده، و بدین ترتیب تمام هلالی ها خالی شد. ولی عراقیها جرات نکردند در هلالی ها مستقر شوند و از خودشان دفاع کنند. اکبری هر چه گشت از حمید و عباسی خیری نبود. در حال برگشت چشمش به عباسی خورد و گفت:

— پس حمید چطور شد؟

عباسی در حالی که اطراف انبار مهمات را نشان میداد گفت:

دچار موج گرفتگی شد و چند نفر از بچه های بسیج اورا با خودشان عقب کشیدند. اکبری دلش از خاکریزهای احداث شده ای میسوخت که لحظه ای بعد بدست عراقیها می افتاد. ولی با دیدن آتش شدیدی که جلوی چشمش بود به نظرش بعید بود عراقی ها در آن خاکریز مستقر شوند. کم کم انفجار مهمات فروکش کرد. او همینطور که به خاکریز خیره شده بود متوجه گردان تازه نفسی شد که بطرف هلالی ها هجوم می بردند. با دیدن خط شکنان تازه از راه رسیده لبخندی زد و به عباسی گفت:

— برو به بچه ها بگو آماده باشند که دوباره عملیات از سر گرفته شد.

هنوز عراقی ها مجال نفوذ به داخل خاکریز را پیدا نکرده بودند که مجدداً عملیات شروع شد و تا غروب آفتاب اکثر هلالی ها سقوط کرد و بچه ها در آن مستقر شده و خودشان را برای ادامه حمله بطرف نخلستانها آماده کردند.

بین دژ و خاکریزهای هلالی چندین قبضه خمپاره ۱۲۰ میلیمتری بفاصله ده متر روی زمین کاشته و جهت آنها بسمت میدان امام رضا و اطراف پاسگاه شلمچه تنظیم شده بود. از تعدادشان مشخص بود که یکی از امکاناتی بود که عراق در دور روز اول عملیات اطراف میدان امام رضا را توسط آن زیر آتش شدید خود قرار داده و از پانتهای خودش حمایت میکرد. بچه ها وقتی چشمشان به آنها افتاد خیلی سریع جهت قبضه ها را بطرف بوارین عوض و آنها را برای عملیات شب آماده کردند تا علیه دشمن استفاده شود.

\* \* \*

خاکریزهای هلالی ۵۰ متر از هم فاصله داشتند که این فاصله ها عبور بچه ها را به خطر انداخته بود و آنها در تیررس مستقیم دشمن قرار می گرفتند، زیرا خط پدافندی قبلاً به سوی شلمچه بود و پس از استقرار نیروها در پشت دژ خط پدافندی به سوی شرق بصره تغییر پیدا کرده بود. در اینصورت برای مقابله با پانک های دشمن از طرف نخلستان با احتیاج به خاکریز جدیدی جلوی خاکریزهای هلالی بود و یا

اینکه باید فاصله های خالی بین خاکریزها را پر کنند. تیم مهندسی جهاد زمانی که در حین عملیات فاصله چند خاکریز هلالی را پر نمود نتیجه خوبی برای خط شکنان داشت. آنها تا صبح روز بعد تمام هلالی ها را به صورت خاکریزی مستحکم در آوردند. اثر این خاکریز در روحیه بچه های سپاه آفند بود که روز بعد پیش روی خود را به طرف نخلستان ادامه دادند، ولی در فاصله خط مقدم تا نخلستان، هیچگونه پدافندی وجود نداشت و در صورت نرسیدن به مواضع اصلی عراق، که در داخل نخلستان قرار داشت، مجبور بودند تمام مسیری را که پیش رفته بودند عقب بنشینند. در اینصورت برای محورهای دیگر عملیات که از طرف بالای کانال ده بل حمله می شد مشکل بوجود می آورد.

لشکر امام رضا هربار که چند گردانش را وارد عمل میکرد، موضع جدیدی را بتصرف خود در می آورد. جهت آنها به همراه چند لشکر دیگر بطرف جزیره بوارین بود و مجبور بودند خاکریزهای هلالی را پشت سر بگذارند. عراقیهای عقب رانده شده که داخل نخلستانها و اطراف جزیره مخفی شده بودند بطرف بچه ها آتش میگشودند. توپخانه عراقی ها از پشت نهر جاسم و آنطرف اروندرود آنها را حمایت میکرد. بچه ها قصد داشتند تا ابتدای نخلستانها پیش رفته و از آنجا پاکسازی را شروع کنند. ولی فاصله خاکریزهای هلالی که پشتشان مستقر بودند تا ابتدای نخلستانها در دید مستقیم عراقیها قرار داشت و قادر به عملیات نبودند.

جاده اسفالت شلمچه... بصره تنها پدافند آنها در طول مسیر محسوب می شد که در تاریکی قابل استفاده بود.

یک تیم مهندسی از جهاد خراسان به خاکریز هلالی سمت چپ جاده پیوست تا کار آن شبشان را شروع کنند. سرپرستان پسر جوان ورشیدی بود که از روحیه بالایی برخوردار بود. تیمی که اکبری سرپرستی آنها را بعهده داشت، پس از وصل خاکریزهای هلالی به مقر جهاد خراسان برگشت و برای ادامه عملیات تیم دیگری را روانه خط نمود. این جایجایی نه تنها بچه ها را خسته نمی کرد، بلکه باعث می شد تا همیشه برای لحظات حساس عملیات از نیروهای تازه نفس استفاده شود. سرپرست تیم که روز دوم عملیات کنار کانال ده بل زخمی شده بود با مداوای سطحی خودش را به تیمش رسانده و مجدداً کار را شروع کرد. اسمش علی جهان بین و از اهالی روستاهای بیرجند بود. در اکثر عملیات حضور فعالی داشت. و با تمام وجود کار میکرد. با اینکه اولین سال ورودش به دانشگاه بود، اما هنوز وقت حضور در کلاس را پیدا نکرده بود. آن شب

بنا داشتند خاکریزی در دل نخلستانها احداث کنند که از یکطرف به یکی از هلالی‌ها وصل و از طرف دیگر به امتداد جاده شلمچه - بصره در عمق نخلستان منتهی شود.

احداث آن خاکریز زمانی مطرح شد که خطر نرسیدن لشکر امام رضا به مواضع دشمن بیشتر شده و از طرفی بچه‌های سپاه قم و اصفهان موفق شدند سمت راست جاده شلمچه - بصره را کاملاً پاکسازی نمایند. در اینصورت لزوم احداث یک خاکریز که از ابتدای خاکریز هلالی شروع و تا کنار نخلستان ادامه داشته و به جاده اسفالتنه منتهی شود به بچه‌ها امکان می‌داد که خط پدافندی آنها از چند محور در یک خط قرار گیرد. از طرفی با استقرار بچه‌ها در پشت خاکریز آنها از نزدیک به نخلستان اشراف پیدا میکردند و مانع خروج دشمن از داخل نخلستان می‌شدند. علی‌جهان‌بین یکبار دیگر محل احداث خاکریز را با بچه‌های مهندسی سپاه زیر نظر گرفت و سپس به افراد تمش ملحق شده و کار را شروع کرد. اوزیر آتش شدید دشمن چند بلدوزر و لودر را بطرف خاکریز هلالی هدایت میکرد تا زودتر کارشان را شروع کنند.

هنوز موسی الرضا اولین تیغ بلدوزر را بر زمین فرو نبرده بود که چند موشک آرپی‌جی بطرفش شلیک شد. موشکها از داخل نخلستان شلیک می‌شد، بدین ترتیب آنها از ابتدای کار متوجه خطری که تهدیدشان میکرد شدند. مسیر کارشان در زیر آتش شدید دوشکا و آرپی‌جی و گلوله‌های تانک قرار گرفته بود.

علی یک لحظه آرام نداشت و مدام به بچه‌ها سرکشی میکرد. صالحی در امتداد خاکریز هلالی خاکه‌اراری هم جمع میکرد و به نخلستان نزدیک میشد. چند نفر از بسیجیان مسیر آنها را شناسایی کرده و مینهای ضدخودرو را خنثی کردند.

حسین یکی دیگر از راننده‌های بلدوزر خودش را به علی رسانده و گفت:

— موسی الرضا به نخلها نزدیک شد و مسیر کار برایش مشخص نیست.

— شما دستگاهت کجاست؟

— سوختش داشت تمام می‌شد، دستگاه را گذاشتم کنار

علی در حالی که بطرف دستگاه میرفت گفت:

— هنوز که سوخت دارد، بیا برویم مسیر کار را مشخص کنیم.

علی پشت بلدوزر نشست و تیغ آنرا بحالت عمودی در آورده، بطرف نخلها حرکت کرد. مسیرش در امتداد خاکریزی که موسی الرضا میزد، بود. نخلها از کمر شکسته و زیربشی بلدوزر قرار میگرفتند. با اینکه داخل نخلستان هیچ نیروی نداشتند و امکان برخورد با

عراقی‌ها بود، تا دوست متر ارایش را ادامه داد و مسیر کار موسی الرضا را مشخص نمود و برگشت. هنوز به پشت خاکریز نرسیده بود که بلدوزر چند تکان خورد و با تمام شدن سوختش خاموش شد. علی از پشت دستگاه پائین پرید و به حسین گفت:

— ماشین سوخت نیامد؟

— آتش روی جاده خیلی زیاد است و هیچ ماشینی رفت و آمد نمی‌کند.

همینطور که با هم صحبت میکردند صدای انفجاری از طرف بلدوزر موسی الرضا توجهشان را جلب کرد و بسمتش دویدند. موشک آرپی‌جی ۱۱ کنار بلدوزر موسی الرضا منفجر شد و نور انفجارش در یک لحظه همه جا را روشن و با صدای انفجارش موسی الرضا را دچار موج گرفتگی کرد. ترکشهای ریز آرپی‌جی ۱۱ به اطراف زوزه می‌کشید و بچه‌ها را تهدید میکرد. پیشانی موسی الرضا در اثر اصابت ترکش شکاف برداشته و خون تمام صورتش را رنگین کرده بود. سرش روی لیول بلدوزر خم شده بود و هیچ حرکتی نمی‌کرد. علی او را از پشت دستگاه پائین آورد و بارسیدن راننده آمبولانس او را روی برانکارد گذاشته و به آمبولانس رساندند. علی مجدداً خودش را به بلدوزر رساند و به بولاچی گفت:

— برو کار موسی الرضا را ادامه بده.

— حسین کمی تأمل کرده و آنگاه پشت دستگاه نشست. علی که متوجه تأمل کوتاهش شده بود دستی به سرش کشید و گفت:

— وقتی کار میکنی فقط بیاد خدا باش.

حسین لبخندی زد و دستگاه را براه انداخت.

کار بچه‌های خراسان داخل نخلستان حساستر شده بود و هر لحظه امکان داشت بمثل صالحی زخمی شوند. علی خودش را به بی‌سیم چی رساند و گفت:

— بگو دور راننده بلدوزر دیگر بفرستند چون ممکن است بچه‌ها زخمی شوند.

هنوز حرفش تمام نشده بود که گلوله خمپاره‌ای در اطرافشان بزمین نشست و مجبور شدند روی زمین دراز بکشند.

هنوز دستش در اثر ترکش که شب دوم عملیات به بازویش خورده بود درد میکرد. آن شب در اطراف میدان امام رضا زخمی شده بود و مایل به ترک جبهه نبود.

برای همین هم وقتی به بیمارستان رسید پس از چند ساعت حوصله‌اش سررفت و آخر شب با لباس سفید از بیمارستان فرار کرد و بهمان وضع خودش را به بچه‌های مهندسی جهاد خراسان رساند. آن شب هرکس او را با آن لباس میدید در وهله اول متبرسید. تا اینکه یک دست لباس سربازی پیدا کرد و آنرا عوض نمود.

شوق و علاقه‌اش به جنگ از درونش سرچشمه میگرفت.

مصطفی مسئول محورتیم مهندسی که تازه وارد خط شده بود خودش را باورساند و گفت:

— چه خبر علی، مثل اینکه بچه‌ها خیلی اذیت میشوند.

علی در حالی که لبخند میزد گفت:

— اگر آتش دشمن نبود که...

یک بار دیگر حرفش ناتمام مانده، با تکبیر حسین بطرفش خیز برداشت. ترکش خمپاره به ماهیچه پایش اصابت کرده بود و قادر به ادامه کار نبود. بولاچی همانطور که بکمک علی از دستگاه پائین می‌آمد باو گفت:

— فکر می‌کنم داخل نخلها پاکسازی نشده باشد.

با اینکه عملیات نفوذی بچه‌های لشکر امام رضا بداخل نخلها شروع شده بود، هنوز هم از آن سمت بطرف دستگاهها شلیک میشد. بسیجی‌ها تا عمق نخلستان نفوذ کرده و تعداد زیادی از عراقی‌ها را از بین برده بودند. آنها با استقرار در پشت خاکریزی که جهاد میزد تسلط کاملی بر نخلستانها پیدا کرده و اجازه هیچ تحرکی به عراقیها نمیدادند. دلگرمی آنها به بلدوزرهایی بود که در دل نخلستانها خاکریز می‌زدند.

مهتاب تمام دشت را روشن کرده بود و ماه بصورت بدر کامل روی سربچه‌ها خودنمایی میکرد. روشنایی اطراف خاکریز بکارشان سرعت بیشتری بخشیده بود و علی راضی بنظر میرسید. کم کم جاده اسفالتنه بچشمش خورد، و لبخندی روی لبش نقش بست.

یک هوایمای عراقی که از مسافت بالایی پرواز میکرد آتقدر روی سربچه‌ها منور ریخته بود که محیط کارشان مثل روز روشن شده بود. هربار که تعداد زیادی منور در آن محور نمایان میشد تا ۱۵ دقیقه دشت را روشن نگه میداشت. بچه‌ها اسمش را گذاشته بودند چهل چراغ خوشه‌ای.

علی بطرف گریوانی رفت و گفت:

— برو پشت دستگاه حسین بنشین.

گریوانی که در حال شام خوردن بود گفت:

الآن می‌آیم

— علی از جایش بلند شد و گفت:

— پس من شروع می‌کنم تا بیایی، سعی کن زودتر خودت را برسانی که هوا روبه روشن شدن است. قدمهای استوار علی بطرف بلدوزر ادامه داشت. او تصمیم گرفته بود بقیه خاکریز را بتنهایی بزند. کدخدایی خودش را باورساند و گفت:

— صبر کن تا یکی از راننده‌ها بیاید.

— علی در حالی که بطرف بلدوزر میرفت گفت:

— شما که میدانید اگر تا صبح این خاکریز به جاده نرسد تمام زحمتان بهدر میرود.

مصطفی بیاد شب اول عملیات افتاده بود که با هم

# فتح خاکریزهای هلالی

بقیه از صفحه ۲۷

بطرف خط که می آمدند صدای دلنشین علی چنان او را مجذوب آن دعا کرده بود که هنوز هم نوای او در درونش تکرار میشد و از آن لذت میبرد. حرکات علی آنقدر خالص و بی ریا بود که هر کس با او آشنا میشد شیفته اش میشد و روایطش را با او نزدیکتر میکرد. در آن لحظه دل شوره ای عجیب در مصطفی پیدا شده بود و دوست داشت جلوی کارش را بگیرد. ولی از روحیه اش خیر داشت و قادر بآن عمل نبود. چند قدم دیگر بطرفش رفت و دوباره صدایش زد:

— علی! علی صبر کن الان راننده می آید.

علی توجهی بحرفش نکرد و سوار دستگاه شد و آنرا به حرکت درآورد. گلوله های تیربار و موشک آرپی. جی همچنان روی سرشان کار میکرد و خطری جدی برایشان محسوب میشد. علی هر وقت با آتش شدید دشمن مواجه میشد، حواسش را به یک مسئله خاصی که در درونش بود متمرکز میکرد و توجهی به آتش دشمن نمیکرد. در یک لحظه از پشت چند نخل رگبار کلاشینکف بطرفش گرفته شد و قبل از اینکه متوجه رگبار شود حس کرد سینه اش داغ شد. دستش را که روی سینه اش گذاشت متوجه فوران خون شد. تیر در قلبش فرو رفته و آنرا سوراخ کرده بود دست دیگرش را روی صندلی قرار داد تا بلند شود ولی فایده ای نداشت. او که توانش را از دست داده بود مجدداً روی صندلی افتاد و سرش را رویه آسمان گرفت. آسمان پرستاره همراه با ماه پر نور دور سرش میچرخیدند، انگار بر روی هر ستاره قسمتی از خاطرات گذشته اش نوشته شده بود و او را بیاد زندگی اش میانداخت. دستش همچنان روی سینه اش بود و سعی میکرد جلوی خونریزی را بگیرد. کم کم نور چشمانش ضعیف و ضعیفتر شد. حس کرد موقع خدا حافظی فرا رسیده است. ولی زیر آن آتش شدید چگونه میتوانست پدر و مادرش را پیدا کند، پسرش در آن روستای محروم که هزاران کیلومتر با او فاصله داشت همچنان در محرومیت بسر میبرد و خبر نداشت که بهترین سرمایه اش در حال از دست رفتن است. دلش بحال همسرش میسوخت که هنوز همدیگر را نیافته از هم جدا می شدند. چند بار برادرش را صدا زد، ولی میدانست مهدی در محور دیگری مشغول بکار است. در یک لحظه چهره اش عوض شد و چشم از آسمان کند، خنده ای بر لبانش نقش بست و خیلی آرام به جلونگاه

درصد حاشیه نشینان قبل از سالهای ۴۰ و ۳۳ درصد بین سالهای ۴۰ تا ۵۰ و ۵۶ درصد بقیه طی سالهای ۵۰ تا ۵۵ ساکن این محلات شده اند. اگر چه تا کنون حاشیه نشینان بطور مطلق مورد بررسی قرار نگرفته و کلیه آمارهای موجود حاصل بررسیهای نمونه ای می باشند، ولی بازمه از این نظر که روند کلی حاشیه نشینی را تا حدودی روشن می کنند قابل اتکاء است. شروع حاشیه نشینی در شهرهای ایران و رشد و گسترش آن در دهه ۴۰ به بعد یعنی همراه با رشد و توسعه شهری در ایران بیانگر پیوند این دو پدیده یعنی شهرنشینی افراطی و حاشیه نشینی است. در واقع این دو پدیده باید ریشه و منشأ مشترکی داشته و شاخه های درخت کهنسالی باشند که نهال آن پیش از دهه چهل در دل خاکهای این مرز و بوم جای گرفته و بتدریج ریشه دوانده، بزرگ و بزرگتر شده و بعد از سالهای ۵۰ در اوج رشد و نمو خود، شاخه های بسیاری از آن سر زده که حاشیه نشینی از جمله، یکی از آنها می باشد. بنابراین برای ریشه یابی این پدیده باید به دهه های قبل از ۱۳۴۰ و آغاز ورود سرمایه داری به ایران در راستای ادغام سرمایه داری ملی در سرمایه داری جهانی بازگشت و تحولات اقتصادی — اجتماعی کشور را همراه با رشد و توسعه سرمایه داری دنبال نمود.

منابع مورد استفاده:

- ۱ — مجله پیام شماره ۸۱
- ۲ — مجله پیام شماره ۱۷۹
- ۳ — مرکز آمار ایران بیان آماری تحولات اقتصادی — اجتماعی ۵۰ ساله تهران — ۱۳۵۴
- ۴ — سازمان برنامه و بودجه — مرکز آمار ایران. پیش بینی و گذشته نگری جمعیت شهری و روستایی ایران تا سال ۱۳۷۰
- ۵ — بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران — گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۶۱
- ۶ — بررسی حاشیه نشینی شهر تهران، آونک نشینان شهرآرا — دانشکده علوم اجتماعی و تعاون
- ۷ — حاشیه نشینی در تهران — دانشکده هنرهای زیبا
- ۸ — بررسی اقتصادی اجتماعی کودکان نشینان شهر تهران — ج اول — خراسانی زاده.
- ۹ — حاشیه نشینی اهواز ص ۵۴.
- ۱۰ — علل حاشیه نشینی در بندرعباس
- ۱۱ — کیرتشینان بوشهر ص ۴
- ۱۲ — حاشیه نشینان تبریز — حسین شکونی
- ۱۳ — حاشیه نشینان شهر کرمان، دفتر مطالعات ناحیه ای — برنامه و بودجه.

کرد. کم کم دستش شل شد و افتاد و سپس سرش روی لیول بلدوزر افتاد و دیگر حرکت نکرد. دو نفر از بچه های سپاه در آخرین لحظات متوجه او شدند و بطرفش دویدند، سرش را از روی بلدوزر پائین آوردند. سپس مصطفی بالای سرش رسید تا چند لحظه باور نمیکرد علی جهان بین را از دست داده است. اشک دور چشمانش حلقه زده بود و دیوانه وار صدایش میکرد:

— علی! علی! چرا اینطور شد، حالا من...

او چنان مجذوب خنده علی شده بود که نمیدانست چکار کند. یک بار دیگر دعای سمات دلنشینش را بیاد آورد و قسمتی از آنرا زمزمه کرد. سعی میکرد مثل خودش تکرار کند....

وا فعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله واغفر لی من ذنوبی ما تقدم وما تأخر ووسع علی من حلال رزق واكفنی مونه انسان سوء و جارسوء وقرین سوء و سلطان سوء انك علی مانشاء و بکل شی علمیم آمین رب العالمین!

گريوانی سراسیمه خودش را بالای سرش رساند و با دیدن جسدش همانجا نشسته نمیدانست چه بگوید. اگر قبل از او روی دستگاه میرفت معلوم نبود چه میشد، ولی از چهره اش مشخص بود که راضی به از دست دادن علی جهان بین نبود و نگاهی به بلدوزر که هنوز روشن بود انداخت و بطرفش خیز برداشت و تا قبل از سپیده صبح خاکریز را به جاده آسفالت شلمچه — بصره رساند. کدخدایی طوری علی را برداشت و به خط منتقل نمود که بچه های جهاد خراسان متوجه نشوند. چون غم از دست دادن علی در همه و در کار آن شب اثر میگذاشت. بچه های سپاه تمام مواضع دشمن را در داخل نخلستانها بتصرف خود درآورده بودند و خاکریز جهاد محور اصلی پدافندشان شده بود. یک لودر از پشت خاکریز هلالی مشغول بکار شد و خاکریز را تقویت کرد و آنرا بصورت دزی در قلب نخلستانها تحویل بچه های لشگر امام رضا داد.

سیجی ها قبل از طلوع آفتاب با مهمات و اسلحه های مناسب پشت خاکریز مستقر شدند و خودشان را برای بانک عراق از داخل نخلستانها آماده کردند.

زیر نویس:

۱ — ویکن بمن آنچه توسزاوار آتی و مکن بمن آنچه من لایق آتم. و بیمارز بمن از گناهانم آنچه گناشته و آنچه آید و وسعت ده بر من از حلال روزیت و کفایت کن مرا از رنج آدم بدو همسایه بدو همنشین بدو پادشاه بد بدرستی که تو بر آنچه خواهی توانائی و بر هر چیز دانایی. آمین ای پروردگار جهانیان.